

آوردند و شروع کردند به منهزم ساختن ارتش منظم. خود این سبب شد که هردو رهبر برنامه اصلاحات ارضی را تعهد اصلی انقلاب خود بنامند و دهقان را طبقه جدید انقلابی چین و کوبا بخوانند، و این طبقه را جایگزین رنجبران شهری کنند.

این حقیقت که انقلابیان کوبا بی پشتیبانی حزب کمونیست آن کشور بیروزی رسیدند، و نیز این نکته که آنها بسیار پیش از آنکه به مسلک کمونیسم بگرایند در انقلاب پیروز شدند، نمایانگر زبان نامتعارف جنگ چریکی نسبت به آثار دیگر مارکسیستی است. حتی چینیان هرگز جرأت نکردند چنین بدعتی بیاورند. تجربه کوبا به «چه» این امکان را داد که خادج بودن چریکان را از حوزه نظارت احزاب کمونیست یکدست و فاقد تنوع، که معمولاً پایگاه آنها در شهر است، اعلان و تبلیغ کند. رژی دبره در کتاب انقلاب در انقلاب بیشتر درباره این نظریه کار کرده است. این موضوع یادآور یکی از نتایجی است که در قرن نوزدهم موجب گسستن هرج و مرجرایان (آنارشیستها) از مارکسیستها شد؛ و آن اینکه، آیا مبارزه‌ای انقلابی را باید سازمان متمرکز حزبی رهبری کند؛ یا کسانی که در محل به کار جنگ مشغولند؟

این بدعت کوبائیان، از تجلیلی هم که چه‌گوارا از خود چریک می‌کند نیز سرچشمه گرفته است. در ۱۹۵۹ «چه» در مقاله‌ای با عنوان «جنگجوی چریک چیست؟» از این تهرمان کامل تصویری تقریباً ملکوتی بدست می‌دهد، چون «فرشته‌ای راهنما که از آسمان در منطقه به زمین آمده است که تهیستان را همواره یاری کند و تا

جائی که ممکن است کمتر مزاحم توانگران شود...» ازین رو جنگجوی چریک چیزی همانند مرد خداست، عطیه‌ای است غیر خاکی که از آسمان فرود آمده است، رابین هود^۱ است، منجی است، شوالیه‌ای است که حتی بر دشمنان خود می‌بخشد. اگر بر این تصویر کیفیات فنی، فرهنگی، اخلاقی و زاهدانه را، که «چه» برای چریک ضروری می‌شمرد، بیفزائیم، آنگاه تصویر چریک جانشین تصویر قدیس یا معصوم می‌شود. این مفهوم از چریک قهرمان، که به صورت آرمانی درآمده است، بسیار دور است از مفهومی که چریک را جانی خطرناک، قحطی‌زده‌ای کثیف و بیسواد می‌انگارد که در جنگلها پنهان شده تا راه بر مردمان ببندد و خرابکاری کند؛ یعنی نوعی دد، با انگیزه‌ای خاص. تفاوت این دو بسیار شبیه به تفاوت میان واقعیت فاتحان اسپانیایی امریکای لاتین، است، و شمایل قدیسان مبارز مسیحی، که آن فاتحان بر دیوار کلیساهای کاتولیک امریکای لاتین، برای توجیه اعمال گذشته خود، آویخته‌اند.

آرمانی ساختن چریک، معنایی سیاسی داشت. این کار به فیدل کاسترو و یاران نزدیکش در سیئرا مائسترا کمک کرد تا پس از سقوط باتیستا همه مقامهای مهم حکومت جدید را تصاحب کنند. آنها توانستند عمل خود را در کنار گذاشتن همه سیاستمداران و میان‌روهایی که در کوهستان نچنگیده بودند، توجیه کنند. بدین ترتیب، آرمانی ساختن چریک قهرمان به‌توسط «چه» موجه و

۱. Robin Hood قهرمان افسانه‌ای قرون وسطایی انگلستان که شاخص مقاومت قوم ساکسون در برابر استهلاگران «نورماند» است.

منطقی نمودن کاری بود که چریکها، برای قبضه کردن کامل مواضع قدرت در کوبا، کردند. زمانی «چه» چنین نوشت: «برای سرباز راه آزادی بهترین آموزش، خود زندگی چریکی است. رهبری که وظیفه دشخوار خود را همه روزه در تمرین با سلاح نیاموخته باشد، رهبری قابل اعتماد نیست.» این نکته مطمح نظر «دبره» بوده است، وقتی درباره مردانی که در سیئرا مائسترا جنگیده بودند نوشت: «از نظر سوق الجیشی هر چیزی را به خطر افکندند تا همه چیز را بچنگ آورند؛ و در پایان شایسته بدست آوردن همه چیز بودند.» رهبران حزب کمونیست کوبا نه چیزی را بخطر افکندند، نه تبعید سیاسی شدند، و نه جبهه آزادیخواهی در مخالفت با باتیستا پدید آوردند. از این رو شایسته رهبری کوبای نوین نبودند. تنها، لیاقتشان آن بود که زیر نظر کسانی که با نبرد عملی پیروزی را بچنگ آورده بودند، خدمت کنند.

«چه» در مقاله‌ای که به سال ۱۹۵۹ نوشت پیروزی مسلحانه خلق در کوبا را «دگرگون کننده عقاید جزمی کهنه» می‌خواند. این عقاید جزمی کهنه، خاص کسانی بود که خود را انقلابی می‌نامیدند، اما شروع به نبرد راستین را تا فرارسیدن لحظه کمال مطلوب، که هرگز نمی‌رسید، به عقب می‌افکندند. آنان پرچم سرخ را در حاشیه رنگین کمان جست و جوی کردند. این انقلابیان دروغین، آشکارا بگویم، احزاب کمونیست سنتی امریکای لاتین بودند. بدین ترتیب «چه» بحث وجدلی را بنیاد نهاد که از آن پس، میان حامیان شیوه کسب قدرت از راه «آشتی‌جوئی»، یا از راه «خشونت» پیدا شده

است. به مفهومی، اعتقاد «چه» به حمله سریع چریکی، حتی بیشتر و مؤثرتر موجب تجزیه و انشعاب احزاب کمونیست سنتی امریکای لاتین شده است، تا حکومت‌های نظامیان که این احزاب را تعقیب و سرکوبی می کردند. همانطور که همیشه بر چه گوارا روشن بوده است، «یک اندیشه می تواند خطرناکتر از فوجی از جنگجویان باشد.»

در امریکای لاتین، پیروان نظریه های چه گوارا از حزبهای کمونیست سنتی بریده اند. سرمشق کوبا، حتی بیش از اختلاف چین و شوروی، سبب تفرقه بین گروههای تندرو امریکای لاتین شده است، هرچند شورویان پشتیبان گروههایی هستند که خواستار تغییر حکومت از راههای آشتی جویانه چون اعتصاب و تحریک و نفوذ در امورند، و چنین حامی دگرگونی حکومت از راههای خشن با قیام چریکی. این بحث و رویارویی سبب ضعف و تفرقه در میان تندروها شده است، و ممکن است چند سالی ساعت انقلاب را به عقب کشیده باشد. بی شک این مطلب در شکست «چه» و مرگش در بولیویا بی تأثیر نبوده است. اما این کشاکش برای آینده امریکای لاتین ضرورت دارد.

بنظر می رسد که میان سه نظریه پرداز عمده جنگهای چریکی درنگ ناپذیر، یعنی کاسترو و گوارا و دبره، «چه» از همه مهمتر باشد. «چه» نخستین کسی بود که موضوع را مطرح ساخت و نخستین کسی بود که همه چیز را بخطر افکند تا درستی عقیده اش را ثابت کند، و نخستین کسی بود که در راه نظریه هایش جان باخت. کهنه نگهبانان کمونیستهای امریکای لاتین ممکن است از حمله های مسلکی کتاب جنگ چریکی جان بدر برند؛ و ممکن است زنده

بمانند و ناظر درهم شکسته شدن انقلاب‌هایی از نوع کوبا بشوند به دست نیروهای حکومتی؛ اما شک است که از اتهامی که سرمشق شخصی خود «چه» به آنان زده است، برهند. بازگشت «چه» به عرصه جنگ و مرگش، سند محکومیت آنان بود.

جنگ چریکی در زمان خود بیشتر از بیانیۀ کمونیستی^۱ در زمان خویش، انفجارآمیز بوده است. در پی نوشته‌ها و سرمشق «چه» دسته‌های کوچک بسیاری، از مردان و دانشجویان مصمم، هریک جنگ رهائیبخش خود را آغاز کردند، و هزارچندی شهرها و دانشگاه‌های کشورهای توسعه‌یافته را به‌جای کوهستان و جنگل، میدان نبرد خود ساختند؛ اگر پیروز می‌شدند، با زمینه‌ای توجیهی که «چه» فراهم آورده بود، هم همه مواضع حکومت را قبضه می‌کردند، و هم اتهام فرصت‌طلب بودن را بی‌اعتبار می‌ساختند که بنیانهای آزادیخواه و اجزای سیاسی موجود به آنها می‌زدند. توجیه دیگری هم برای مخالفت با اراده حزب کمونیست کشور خود در اختیار شورشیان هست، زیرا که حق و وظیفه واداران می‌کند که سازمان چریکی خویش را جانشین سلسله مراتب پوسیده گردانندگان فرتوت حزب سنکرا کنند. به عقیده چه‌گوارا باید گروه کوچک شورشیان، در حمایت مردم بجنگد، در حمایت مردم پیروز شود، و در حمایت مردم حکومت کند. بر حکومتها و حزبهای قدیمی که پشتیبانی مردم را از کف داده‌اند باید مهر باطله زد و ملغی یا طردشان کرد. جنگ چریکی رهبر می‌پرورد، و انقلاب خود را.

دگرگونی در انقلاب کوبا

فیدل کاسترو وظیفه انقلابیان جوانی را که در ۱۹۵۹، پس از چیرگی بر باتیستا، همراهش وارد هاوانا شدند معین ساخت. پنج سال پیش از آن وقتی کاسترو از زندان باتیستا آزاد می‌شد، اعلام کرده بود که: «آزادی ما نه جشن خواهد بود و نه استراحت بلکه مبارزه است و وظیفه...» بیشتر یاران فیدل برای مبارزه و برای اجرای وظیفه اداره کشور، خوب مجهز نشده بودند؛ جز «چه»، که یکی از موارد نادر بود. اگر هم «چه» در اقتصاد و دیپلماسی و اداره کشور و سیاست، تجربه عملی نداشت مردی بود تحصیل کرده و صاحب فلسفه که پیش ازین در سیئرا مائسترا مهارت خود را در مدیریت نمایان ساخته بود؛ نه مانند قهرمانانی دلیر ولی کمابیش بیسواد چون هوان آلمیدا^۱ و کامیلو سینن فوئه گوس^۲. با این همه، مشاغل عملی که «چه» در حکومت کاسترو عهده دار شد، از درسهایی که از آن مشاغل آموخت و بکار بست، اهمیت کمتری داشت. همچنان که نظریه پرداز جنگ بود، نظریه پرداز کشورداری نیز بود.

1. Juan Almeida

2. Camilo Cienfuegos

در اهمیت «چه» برای حکومت فیدل کاسترو نظرهای مغایری موجود است. بعضی از منتقدان حکومت کوبا، او را مشاور صمیم و پشت‌پرده فیدل می‌دانند؛ تنها کسی که می‌توانست مسلک و برنامه‌ای سازگار و منظم برای انقلاب کوبا تنظیم کند. خواهر فیدل کاسترو «هووانا»، که پس از انقلاب از جزیره کوبا مهاجرت کرد، همصدا با دیگرگواهان، همیشه گفته است که در حقیقت این «چه» بود که از نظر اصول تعلیم چریکها را به کمونیسم می‌کشاند. دیگر محققان تاریخ کوبا برای «چه» اهمیت کمتری قائل شده‌اند و چیز مهمی در تأثیر او بر جریان تجربه کوبا نمی‌بینند، و نظریه‌هایش را هم ناظر به گذشته، و آمیزه‌ای از عقاید و اعمال دیگران، می‌دانند. در نظر آنان «چه» بازول انقلاب کوبا است.

بنظر می‌رسد که حقیقت در میانه راه این دو نظر افراطی باشد. زیرا که بی‌تردید «چه» تقریباً به اندازه فیدل کاسترو به انقلاب کوبا یاری رسانیده است. اگر از تحلیل هوشیارانه و بیان فصیحی که هراز چندی در نوشته‌هایی چون آدمی و جامه‌گرایی «کوبا» رخ می‌نماید، چشم ببوشیم، انقلاب کوبا آنچنان که باید نه تعریف شده بود و نه آرمانی گشته بود. فیدل حقوقدان بود و رهبر بود، آنچه برایش مهم بود قوانین حقوقی، دعاوی، نطقهای حمله و دفاع در دادگاهی بود که مردم داوران آن باشند. اما «چه» طیب بود،

۱. James Boswell، مشهور به Bozzy، وکیل دعاوی اسکاتلندی و زندگینامه.

نویس سموئل جانسون Samuel Johnson. وی پیوسته از گفته‌های جانسون یادداشت برمی‌داشت.

برایش تشخیص و درمان، یعنی مرگ و زندگی مسأله بود.

«چه» و فیدل در کوبا، با توجه به موقعیت هریک، خطمشی های متفاوتی را القا می کردند. فیدل به عنوان رهبر کل ناچار بود انقلاب را در حال تداوم نگاه دارد و اقتصاد کوبا را از بد حادثه حفظ کند. ضرورت داشت که در بده و بستانهای سیاسی برای حفظ امنیت داخل، و گرفتن وام از خارج، شرکت کند. ناچار بود میان نیروهای در حال کشاکش پیروانش موازنه برقرار کند، و به آرزوها و گلايه های مردم کوبا برسد؛ لازم بود لاف حمایت روسیه و بازرگانی با آن کشور را بزند و هیچ گاه ایالات متحد را تا بدان حد برنینگیزد که مداخله نظامی کند. کارش اداره روزانه امور کشور بود.

در حالی که فیدل، هم در سیثرا مانسترا، و هم در هاوانا به حل مشکلات روزانه سرگرم بود، رهبر تابعش، چه گوارا، می توانست برای یافتن نظریه ای ذهن خود را بر هر چه به نظرش می بایست انجام گیرد متمرکز سازد. به شهادت گزارشگران، فیدل کاسترو هنگام جنگیدن در کوهستان به هیچ وجه شکل حکومت آینده خود را پیش روی، روشن نداشته است. چنان که هربرت ماتیوز نوشته است: «فیدل از سر سادگی (اصطلاحی که خودش برایم بکار برد) گمان می کرد که شورشیان می توانند انقلابی اجتماعی و ریشه کن کننده را با شیوه ای دموکراتیک بشمر رسانند. از آنجا که هدف اصلی کاسترو انقلاب بود، و دموکراسی در نظرش تنها شیوه ای بود که می توانست بکار بندد، چون حریف خرد شد، بناچار شیوه را تغییر داد، اما نه هدفش را.»

چون در میان رهبران چریکان «چه» همیشه در جناح افراطی چپ بود، گسستن فیدل کاسترو از شیوه‌های دموکرات‌مآبانه و «تخطی» فرضی از هدفهای انقلابی را می‌توان حاصل نفوذ «چه» و پذیرش نظریاتش از جانب کاسترو دانست.

در سال نخستین انقلاب فیدل و جنبش او، از میانه‌روهای آزادیخواه و میانسال و مخالف باتیستا دولتی برگزیدند که اعضای آن سابقه صداقت و درستی داشتند. این گروه آزادیخواه مردم با رهبران تندروتر چریکان، که احساس می‌کردند به دهقانان وعده‌های بسیار داده‌اند که باید جامعه عمل ببوشد، و اصلاحات اساسی مستلزم اقداماتی سخت و جدی است، برخورد و اختلاف پیدا کردند. دیری نپائید که فیدل همه میانه‌روها را بیرون راند و یاران سیترا مائسترا را به جای آنان نشانده. به قول سلیا سانچز، شورشیان در نظر داشتند به یاری میانه‌روها حکومت کنند، ولی بزودی دریافتند که خود ارباب جزیره‌اند. در این زمان مفهوم «چه» از حکومت چریکی مصداق پیدا کرد. اقتضای امر انتخاب نظریه مناسب را ایجاب کرد: اگر قرار بود دگرگونیهای بنیادی صورت پذیرد، تنها رهبران چریکان می‌توانستند آن را به انجام رسانند.

تجزیه و تحلیل شش‌سالی که «چه» پس از سال ۱۹۵۹ در کوبا گذراند در واقع تاریخی از انقلاب کوبا است. وقتی که ژان پل سارتر، «چه» را «کاملترین مرد عصر خویش» خواند، نظرش این بود که «چه» آنقدر مطابق گفته‌های خود عمل کرد، و چندان

مطابق کرده‌های خود سخن گفت، که تاریخ خود او و تاریخ جامعه‌اش، بیشتر بازگوینده یک داستانند. پیچیدگی انقلاب کوبا، و ایتار و اصالت آن، و تجربه حاصل از آن و شکستهایش، حکم آئینه‌ای زنگاری برای چه‌گوارا دارد. در همان حال که «چه» به ساختن انقلاب یاری می‌کرد، انقلاب نیز به ساخته شدن او یاری می‌داد. نوشته‌ها و کرده‌های «چه» در شش مورد برای تجربه کوبا واجب بودند: کشاورزی، صنعت، خط‌مشی پولی، انگیزه‌های اخلاقی، وجدان انقلابی و امور بین‌المللی.

بطور کلی کوبا جامعه‌ای کشاورزی بود. از این رو انقلاب کوبا نیز به‌طور عمده می‌بایست انقلابی کشاورزی باشد. اقتصاد این جزیره و عوامنی که جنگجویان از سینرا مائسترا کسب کرده بودند، خط‌مشی پیش روی می‌گذاشت که در آن روستا مقام اول را داشت. تنها فروش شکر، سه‌چهارم درآمد کوبا را از خارج تأمین می‌کرد. زندگی و ترقی کوبا بسته به برداشت محصول شکر بود. با این همه رفتار با کارگران بی‌زمینی که شکر بیارمی‌آوردند، بدتر از جانوران بود، در حالی که کارگران شهری، بنسبت، امتیازاتی داشتند. انقلاب نیاز به پشتیبانی و کار دهقانان داشت. خاطرات جنگ کوهستانی و تجلیل «چه» از طبقه انقلابی دهقان، تنها برانگیزنده احساساتی بود که در پشت آن نیازی سیاسی نهفته بود. اصلاحات ارضی پیش از انقلاب در مناطق زیر سلطه چریکان آغاز شده بود؛ دیگر مالک تمام جزیره بودند، پس آن اصلاحات می‌بایست سراسر جزیره را فراگیرد.

«چه» با صراحت بیان می‌کند که نیازها و خطمشیهای چریکان و دهقانان چگونه برهم تأثیر متقابل می‌گذارد:

مردانی که از مبارزه سخت در کوه و دشت اوربته^۱، و از زمینهای پست کاموگی^۲، و از کوه و دشت و شهر لاس ویلاس^۳، پس از دو سال به هادانا بازگشتند، از نظر مسلکی دیگر همان کسانی نبودند که بر دیگهای سواحل لاس کولودادراس^۴ قدم به خشکی گذاشتند، یا در مراحل آغاز مبارزه شرکت جستند. بی‌اعتمادی آنان به دهقان، بدل به علاقه و احترام به فضایل دهقانی گردید؛ بی‌خبری کامل آنان از زندگی در روستا، جای خود را به شناختی از نیازهای روستائیان بی‌زمین داد؛ و آشنایی آنان به آمار و نظریه، با ساروج عمل استحکام یافت. اینان با افرایشن پرچم اصلاحات ارضی، که اجرای آن را از سبیرا مانسرا آغاز کرده بودند، خود را رویاروی امپریالیسم یافتند. می‌دانستند که اصلاحات ارضی زمین را به کسانی می‌دهد که مالکیت آن، از آنان سلب شده بود، و مالکیت آن را از کسانی سلب می‌کند، که بناحق آن را صاحب شده بودند... از دهقانان آموختیم که چون برای سرنوشت و آینده خلق بجنگیم دیگر محدودیتی برای کوشش و از خود گذشتگی، که همه می‌توانیم داشته باشیم، وجود ندارد.

«چه» در این راهنمایی سه‌تکته اساسی را آشکار نمود: نخست آنکه دهقانان به چریکان شکل بخشیده‌اند، دیگر اینکه اصلاحات ارضی خود قبلاً در طول جنگ آغاز شده بود، سوم اینکه پایان منطقی اصلاحات ارضی هجوم به جهان‌خواری و امپریالیسم بود. اصلاحات ارضی، پیمانی چریکی، ضرورتی داخلی، و سیاستی خارجی شمرده می‌شد.

ازین رو، مهمترین قانونی که حکومت انقلابی جدید وضع

1. Oriente 2. Camaguey 3. Las Villas
4. Las Coloradas

کرد، نخستین برنامه اصلاحات ارضی کوبا، مصوب مه ۱۹۵۹، بود. کشتزارها، مزرعه‌های بزرگ و املاک عمده همه ملی شد. توجه بیش از حد به تغییر اقتصاد تک‌محصولی تبدیل به تنوع در کشاورزی شده بود. هدف، اشتغال کامل بود در سراسر ایام سال. تعاونی و مزرعه دولتی برای نمونه درست شد، و به خرده‌مالکان کوچک که هنوز زمینهای خود را در اختیار داشتند اعتبار مالی داده شد، و نحوه کوددادن و آباد کردن زمین تعلیم گردید. تأثیر این نخستین اصلاحات در جامعه کوبا را «چه» چنین بیان می‌کند:

اصلاحات ارضی بنیادی، تنها شیوه‌ای که به دهقانان می‌توان زمین داد، به طرد مستقیم با منافع امپریالیستها و مالکان بزرگ و اعیان و اشرافی که در کار شکر و دامداری صاحب نفوذند برخورد پیدا می‌کند. طبقه بودزدا از برخورد با منافع اینان هراسناک است. طبقه زحمتکش از این کار بیمی بخود راه نمی‌دهد. بدین جهت، سیر انقلاب کارگر و دهقان را متحد می‌سازد. کارگران از تقاضاهایی که با منافع مالکان بزرگ در تضاد است پشتیبانی می‌کنند. دهقانان فقیری که زمین به آنها داده شده است، از دل و جان به حمایت از قدرت انقلابی برمی‌نیزند و از انقلاب در برابر جهان‌نخوردان امپریالیست و دشمنان ضد انقلاب دفاع می‌کنند.

این اظهارنظر نشانه گسترشی است در اندیشه «چه» و در انقلاب کوبا. «چه» معتقد شده بود که دو طبقه بودند که از انقلاب حمایت می‌کردند: یکی طبقه دهقان که در نهایت صداقت در جنگهای اول یاری کرده بود، و دیگری طبقه کارگر شهری، که اکنون در گامهای بعدی انقلاب به دفاع از دهقانان در برابر دشمنان مشترک، یعنی مالکان و منافع خارجی و طبقه بورژوا

— طبقه‌ای که اصلاحات بنیادی داشت آن را به‌سوی مخالفت با انقلاب می‌کشاند — برخاسته بود. پیش از این مرحله انقلاب را «بی‌طبقه» باید نامید. دهقان «طبقه پیشگام» خوانده شده بود؛ اما این تعریف «بورژوازی خوب» را — که، هرچه بود، به‌یشت‌ر رهبران چریکان و هواخواهان شهری آنها یاری رسانده بود — طرد نمی‌کرد. کارگران صنعتی نیز کنار گذاشته نشده بودند، گرچه در شکست دادن باتیستاکمک چندانی نکرده بودند و حمایتشان در طول جنگ نیم‌بند بود.

در واقع، کمونیست‌های کوبائی، از ماهیت بی‌طبقه این انقلاب موفقیت‌آمیز، مبهوت شده بودند. همانطور که هوان‌مارینلو^۱ کمونیست، در ژانویه ۱۹۵۱ مسلم شمرده بود که: «انقلاب پیروزی کوبا کار یک‌حزب، یک‌طبقه یا گروهی خاص نبود؛ مردم پیروزی را بچنگ آوردند.» فیدل کاسترو نیز با این داوری هم‌عقیده بود. به گفته کاسترو، «انقلاب به‌یاری مردانی از همه عقاید و همه ادیان و همه طبقات اجتماعی» پیروزی رسید. این پیروزی «از آن همه بود» و «بنحوی ستایش‌انگیز مردم را متحد ساخت.» ولی چه‌گوارا ترجیح می‌داد که بر نقش دهقان به عنوان طبقه‌ای خاص تکیه شود، و اصلاحات ارضی، دیگر خبر از مبارزه طبقاتی به‌مفهوم خاص می‌داد. این مبارزه، جامعه کوبائی را به‌دو اردو بخش کرده بود: یکی مالکان، که از پشتیبانی طبقه متوسط، که خود از مصادره اموال خویش در آینده بیم داشت برخوردار بودند؛ و دیگری دهقانان، که

1. Juan Marinello

کارگران شهری پشتیبانشان بودند.

این رویدادها منطبق شده بود با گرایش رهبران کوبا به مارکسیسم-لنینیسم، و تجدید رابطه با حزب کمونیست کوبا، و وخیمتر شدن روابطشان با ایالات متحد پس از ملی کردن مزارع امریکای شمالی در آن کشور، و دوستیشان با اتحاد جماهیر شوروی، که از گسترش نفوذ خود، چنین نزدیک به سواحل فلوریدا، شادمان بود. گذشته ازین، کارگران شهری هنگامی شروع به درک امکان سودجستن از این انقلاب روستائی را کردند که فیدل کاسترو از رهبران دموکراتمنش، و از ایالات متحد، که زمانی دراز بر طبقه متوسط کوبا نفوذی بسیار داشت، برید و حاصل آن رانده شدن روزافزون طبقه متوسط بود.

در این دگرگون شدن سیاست حکومتی، «چه» برانگیزاننده و نظریه پرداز بود. این دگرگونی با تکاملی در فکر وی سازگار بود که در گواتمالا آغاز شده، در شهر مکزیکوگسترش یافته، و در سیئرا مائسترا شکل گرفته بود. جنگ انقلابی با باتیستا، و ظلم و جور او، یکچند کینه «چه» را بر دشمن خاصی با نوکران حلقه به گوشش، متمرکز کرده بود. استبداد، سیمائی یگانه داشت. اما همینکه پیروزی بدست آمد، «چه» پشت به این دشمن کرد. بار دیگر، دشمن راستین یعنی امپریالیسم خارجی سر برآورد، همچنان که در گواتمالا برآورده بود. بنظر می رسید که راه حل پایا برای مشکلات کشورهای در حال توسعه، و تنها وسیله دفاعشان در برابر قدرت اقتصادی امپریالیسم، بیشتر در ایجاد صنایع نهفته باشد تا در توسعه کشاورزی، هر قدر هم

توزیع زمین میان دهقانان صحیح و عادلانه تحقق می‌پذیرفت. دیری نکشید که تکیه کلام «چه» تغییر کرد. دیگر کمتر از دهقانان و بیشتر از کارگران دم می‌زد، کمتر از اصلاحات ارضی و بیشتر از ایجاد صنایع جدید سخن می‌گفت. در اکتبر ۱۹۵۹، «چه» در رأس بخش نوسازی صنایع قرار گرفت؛ سپس، بعد از اینکه مدتی ریاست بانک ملی را داشت، در فوریه ۱۹۶۱ به وزیری صنایع کوبا رسید. اولین وظیفه‌ای که برای خود قرار داد نظارت در تبدیل فراورده‌های کشاورزی و مواد زائد، به تولیدات صنعتی بود؛ و وظیفه بعدی، پدید آوردن سیر تازه‌ای در خودبسندگی کوبا. توسعه نیافتگی بلای جانش شد.

توسعه نیافتگی چیست؟

کوتوله‌ای با سری بسیار بزرگ و سینه‌ای آماسیده نمونه توسعه نیافتگی است، تا درجه‌ای که پاهای نحیف یا دستهای کوتاهش با دیگر اعضای بدن ناموزون باشد... ما کشورهای هستیم با اقتصادی که بر اثر عمل امپریالیسم جهان‌نغزاد دهم پیچیده است و منابع صنعتی و کشاورزیمان بصورتی غیر عادی برای توسعه اقتصادی پیچیده آنان بکاد گرفته شده. «توسعه نیافتگی» یا «رشد بی‌تناسب» با خود توجه خاص خطرناکی به مواد خام می‌آورد که متضمن تهدید به گرسنگی برای همگان است. ما «توسعه نیافتگان» تک محصول، تک تولید و تک بازاریم. تولیدی خاص و منحصر، با فرشی نامطمئن، و وابسته به بازاری منحصر که شرایط خود را تنظیم و تحمیل می‌کند... این خودبندی بزرگ تسلط اقتصادی جهان‌نغزادان، با فرمول کهن و همیشه سودمند رومی «تفرقه بینداز و حکومت کن» ترکیب شده است.

این حقیقت که اقتصاد کوبا بستگی به سهمیه وارداتی شکر داشت که کنگره ایالات متحده آن را معین می‌کرد، تأیید نظر «چه»

بود دربارهٔ کشورهای توسعه نیافته.

«چه» احساس نکرد که با تکیه بر کارگران شهری از دهقانان روی برمی تابد. می بایست با اصلاحات ارضی و حفظ منافع اجتماعی و اشتغال کامل، و تأمین آموزش و مکانیزه ساختن کشاورزی و متنوع کردن محصولات به طبقهٔ دهقان پاداش داد. اما اکنون فقط یک طبقه قادر بود از توسعه نیافتگی کوبا را برهاند، و آن طبقهٔ کارگر شهری بود. حالا نوبت کارگران بود که «طبقهٔ پیشگام» انقلاب شوند. در ۱۹۶۱ طبقهٔ متوسط به ناپودی محکوم شده بود. «چه» برای پشتیبانی طبقهٔ متوسط در گذشته علیه باتیستا، بیش از این ارزش قائل نبود که در زمان جنگ مختصری تغییر جهت داده و «حتی در نتیجهٔ فشار امپریالیسم بر منافع آن، با ابراز همدردی به کارهای انقلابیان نگریسته بود.»

جنگ جدیدی با طبقهٔ متوسط می بایست اعلان شود. در اینجا چه گوارا فاش می سازد که تا چه حد سرمشق ماجراجویان اسپانیایی که به تسخیر قارهٔ امریکا پرداختند در چریکها مؤثر بوده و — درست همان طور که پیسارو^۱ با سیزده تن از یاران خود در جزیرهٔ گالو^۲ زنده ماند تا همهٔ کشور «پرو» را بگشاید — ده دوازده چریک از مرگ رستند تا سراسر جزیرهٔ کوبا را فتح کنند. پیسارو بر ماسه ها خطی کشید که فقط مشتی مردان دلیر بر روی آن ایستادند و دیگر یارانش با پذیرفتن شکست و ناامیدی بازگشتند. اما گروه کوچک پیسارو استقامت نشان داد و «پرو» را گشود، همچنان که گروه کاسترو پایداری نشان داد و کوبا

1. Conquistadors

2. Pizarro

3. Gallo

را گشود. اینک «چه» سرمشق فاتحان بزرگ سرزمین اینکا^۱ را پیش چشم داشت تا راهنمایش در حمله به دشمنان تازه انقلاب باشد. «کوبا نیز خطی بر ماسه ها کشید و مسأله دو پهلویی که پیسارو با آن روبرو شده بود تکرار گردید: در یکسوی خط کسانی که به مردم عشق می ورزیدند و در سوی دیگر کسانی که از مردم نفرت داشتند. میان آنان هر لحظه وضع روشن تر می شد؛ خط، دو نیروی بزرگ اجتماع، یعنی طبقه متوسط و طبقه کارگر را از هم جدا می ساخت و این دو طبقه با وضوح بیشتری مواضع خود را در جریان انقلاب کوبا مشخص می کردند.»

«چه»، مثل همیشه، تاریخ پرداختن خود را به صنایع نوین، به تجربه هایشان در سیثرا مائسترا می رساند. می گوید: «فیدل به یاد می آورد که در سیثرا چگونه کارخانه کوچک کفش سازی را برپا کردیم، از آن زمان ما صنعت گرا شدیم.» اکنون برپا داشتن صنایع دیگر به صورت بخشی از مبارزه چریکان و قسمتی از نبرد جهانی برای آزادی جهان سوم درآمده است. «تأثیر عظیم کوبا به صورت نیروئی سیاسی درآمده است: نیروئی تجسم بخش همه کشورهای توسعه نیافته که در راه آزادی خود نبرد می کنند. دو عنصر انقلاب با یکدیگر ارتباط متقابل دارند؛ هدف کشورهایی که برای آزادی می جنگند صنعتی شدن است، تا بتوانند آزادی را بچنگ آورند.» برای جهان سوم، مبارزه چریکی، پیش درآمد مبارزه با امپریالیسم اقتصادی است در راه صنعتی شدن.

بدیهی است، مبارزه برای صنعتی‌شدن، از کارگر کویانی توقع بسیاری از خصلتهائی را داشت که برای چریک لازم است. کارگران شهری نیز می‌بایست همان از خود گذشتگی و روحیه فداکاری را از خود نشان دهند که جنگجویان روستائی داشتند. دهقانان جنگیدند و پیروزی در اولین مرحله انقلاب را بچنگ آوردند. ازین رو پاداش خود را که زمین و استفاده درست از آن بود، ستانندند. اکنون کارگران لازم بود، بجنگند تا مرحله دوم انقلاب، یعنی پایگاه ملی صنعتی ایجادگردد. در جریان این مبارزه کارگران می‌بایست از مزایای اقتصادی بسیاری که قبلاً داشتند، چشم‌پوشند؛ خاصه از مزدهائی که در مقایسه با کارگران روستا، به مراتب سطح زندگی بالاتری بدانها ارزانی می‌داشت. اکنون کارگران می‌بایست عهده‌دار فداکاری انقلابی شوند. نمی‌بایست در دولت جدید تنها چهره اربابی دیگر را ببینند، آن هم اربابی خسیس‌تر. از آنجا که سطح زندگی آنان پیش از اینکه بار دیگر ترقی کند، بناچار می‌بایست پائین بیاید لازم بود کارگران امید سعادت آینده خود و فرزندانشان را در موفقیت انقلاب ببندند؛ و چه بهتر آنکه با خوشروئی این کار را انجام دهند تا ایثارشان ارزش‌آستین بیابد.

کسانی که به «چه» خرده می‌گیرند، تغییر عقیده‌های او را خلاف اخلاق می‌دانند. هنگامی که به پشتیبانی دهقانان نیاز داشت و از آنان طلب فداکاری می‌کرد، اصلاحات ارضی را یدک می‌کشید؛ و چون به کارگران شهری بیش از دهقانان نیاز پیدا کرد و از آنان توقع از خود گذشتگی داشت، رشد صنعتی را بمیان

آورد. در مرحله اول انقلاب، با نفرت از مالکان، چریکان و دهقانان را به هم می پیوست؛ و در مرحله دوم، با حمله به طبقه متوسط کارگران را خشنود ساخت. در هر دو مرحله چنین بنظر می آید که مسلک و عقیده اسباب توجیه سیاست عملی بوده است. برای مثال زمانی شروع به لاس زدن با حزب کمونیست کوبا کرد، چون نیاز به قدرت آن حزب در اتحادیه های کارگری داشت تا کارگران شهری را از اعتصاب بازدارد. بنظر می رسد که «چه» فقط رویه ای پر جلا بر خط مشی حقه بازانه — که در خور هر سیاستمداری است — می افزاید.

با وجود این، تجربه و تجزیه و تحلیل، و کار و برنامه بصورتی بسیار پیچیده به هم پیوسته اند. در سالهای نخستین حکومت انقلابی، پیشرفت سیاسی چه گوارا و پیشرفت سیاسی کوبا، همگام بود. برهمکنش مسلکی «چه» و سیاست عمومی کوبا، تقریباً آمیزه ای است از هدفها. حتی ممکن است از تغییر نظرهای شخصی «چه» و دگرگونی هدفهای انقلاب نموداری ترسیم کرد. رویدادها ممکن است املاکننده اکثر این تغییرها بوده باشند؛ اما مسلک «چه» نقش خود را بازی کرده است. پیشرفت و سیر هر انقلاب بزرگ مستلزم ظهور خط مشی و مسلک استواری است که با موفقیت از آن پیروی شود.

دگرگونی در انقلاب کوبا

وضع بعدی	وضع نخست	
سراسر کوبا، با تکیه بر شهرها	سیئرا مائسترا و مناطق روستایی	۱. سحنه مبارزه
رهبران سیاسی چریک	نیروی نظامی چریکان خارج از امور سیاسی	۲. رهبران
کمونیستها، کارگران شهری و دهقانان	دهقانان و طبقه متوسط اصلاح طلبان شهری	۳. متحدان
ایالات متحد، و گروه دوجه فزونی تیمیدیهای کوبا در ایالات متحد	پاتیستا، ارتش منظم، منافع عظیم کوبائیان و امریکای شمالی	۴. دشمنان
کارگران شهری	دهقانان	۵. طبقه پیشکام
ملی کردن صنایع، گسترش تکنولوژی و استفاده کامل از منابع و معادن	تقسیم دوباره زمین، تنوع در کشاورزی	۶. اولویتها
اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی	امریکای لاتین، ایالات متحد و اروپای غربی	۷. بازرگانی و سیاست
«من مارکسیست-لنینیست هستم، و تا روزی که بمیرم خواهم بود.» فیدل کاسترو ۱۹۶۱	«دموکراسی مردمیگرایانه، متکی بر اصل آزادی و نان برای همه» فیدل کاسترو ۱۹۵۹	۸. مسلک